

در احوالات میرزائی سنه

مطروود این عبارت را گفت که مات الحضره با محاریر چون مرض شیخ از از خازیر بود که طلق و کوی
 نگه و نقل بودم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عبات او را تکفیر نمودند بسبب
 احوال شنیعه که در آن پیشی کلمه بقتل و شد چون خواستند که بنانه اش در انید دیدند که خانه در
 ندارد بسبب محرکه کرده پس در آنجا خانه را شکافتند و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید
 که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاشق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین یا تکفیر
 کند کافر است و ما در اخبارین در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیق بر قوانین منظره اصول شیخ
 کرم میرزا ابوالقاسم بن حسن جیاسنی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فاضل متقین و این
 با هیچ مناسبتی نیستین ما نیز سراسر عنایم دارین قدوه علماء عالمین و اسوه فقهاء در ستمین
 رئیس دنیا و دین از خدا اهل زمان و اوسع متورعین و اعلم و اذقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزا
 مزبور اخوند ملا حسن بود که از اهل شفق از مجال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان
 مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا بدایت الله که جدا در می میرزا بود پس این
 دو عالم با امر سلطان برای ترویج امور شرعی و اجراء قضایا و حکم میان مسلمانان بقریه چاق پلاق
 آمدند و در آنجا متوطن شدند و ملا تیر سمره ایشان آمد و دختر میرزا بدایت الله تولد یافت و ملا حسن
 عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر روان کاشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
 و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش معلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس
 در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

در کیفیت تحصیل میرزائی سنه

و سید حسین از اعظم فقهاران عصر و از مشایخ اجانب و صاحب رساله در علم رجال است از آن پس
 میرزا بجانب عبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتیه موسس بلاستانی افاضه باقر
 بجهانی بنامه اشتغال تا اینکه از او اجان گرفته و در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
 افاضه باقر صلوة و نیابت بنفسه نمود و وجه انرا میرزا میداد که صرف خود نماید و بفرع عالی تحصیل
 علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات افاضه باقر به که بلا رفته اول بدر خانه افاضه باقر رفت
 و آشنائی را بوسیله از آن پس زیارت امام علیه السلام مشرف گشت بجهان میرزا بعد از مرگت
 از تحصیل بوطن پدرش که گلی از فغانی چاق پلاق و مسی بدتره بانع بود آمد لیکن انقریه کوچک
 و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه طلع با یواز قرار چاق پلاق و بانی حرکتش حاجی

در احوال میرزای قمی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاقان بوده و او را کابرو اهل ثروت و عبا بوده و نهایت متدین و محسن میرزا و مجاب و بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر کی برادر حاج محمد سلطان که مسی میرزا بدایت التذ بود و علی در سخنان پیر حاجی طایر خان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل این قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که ملائی و دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود روزی نجواش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و ان ملائی و دهقانی با اهل قریه گفت که شما میرزا بگوئید که ما را بنویس ایشان میرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ ما را نوشت که میم و الف و راء می باشد پس ملائی و دهقانی شکل ما را و صورت انرا نوشت که سرش گنده و دنباله ان باریک و کشیده پس اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل ما همیشه است که من نوشته ام و یا است که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا از یاد و متاثر شد تا کار بجای رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که ما نفعه داریم احدی را بردگی او عا کرد که حدیثی از او صادر شده مدعی علیه منکر آمده میرزا چونک بر این سوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوند اوقات مرا بیش ازین نخواه بی سکتی در دیهات همین خاصیت را پناگاه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر سوی و دم ان مرغ از سر او به و ملائی روم و دمشوی گفته ده مرده مرد را احسن کنید مرد را بی عقل و بی زین کند -

مسافرت میرزا با صفهان شیراز

میرزا با ارباب سلطنت اصفهان مسافرت نمود و در مدتی که کاسه گران چند از زمانرا گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که انا ز رشت را در ان بزرگوار دیدند با او احانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و ان زمان سلطنت باکریم خان زند بود پس مدت دو سال یا سه سال در انجا اقامه داشت و او را شیخ عبدالمحسن باپشش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یاد و بیست تومان علی اختلاف حکایتین باو دادند پس میرزا ان تنخواه را گرفته با صفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت -
 و در خریدن میرزا کتب را بتمن
 بعضی از کتب استدلالتیه و کتب لغت و کتب اعدایت باقیاع نمود گویند که در ان زمان

در احوال سیرزای قمی

کتاب را بمن میفرستند من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود به تومان معامله و دادوستد نمودند و چون دیدن و دایب این از من به ان جریان یافته که با بی کفایتی میزان بیع را سنگین تر از سنگ وزن نماید لهذا میرزا کتاب خرید و برای نقل میزان کتاب روخته البصیة که شرح لعمده و مشقه است بر بالاسی کف کتب گذاشته که کف کتب سنگین تر شود پس از آنجا تقریر با او مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقہ و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالص از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بوادی بحیث عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبح لذا انجناب بسوئی بلده طیبیه قم انتقال فرمود و در آنجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر مضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فھو ائی خیر اتما و یابے التدا لان تیم نوره و مضمون خیر مشحون ان التدا لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبار روزگار کرامت فرمود و در آنجا اوقات خود را منہ در تالیف و تصنیف و مقابلہ و تدریس و چو بستفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد و علائق فرمود۔

در فتاویٰ غریبه سیرزا

و از جمله فتاویٰ او حرمت کشمش مطبوخ است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافقه نماید و از او چند ذخیره باقی مانده که یکی از آنها روجه ملاسد الله بر جروی بوده و دیگری روجه طاعلی بر جروی است۔

در مدفن سیرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبره فاضله دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزی در میان مقبره میرزا تدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازة ان جناب آقا محمد باقر بیجانے است و بعضی دیگر که در اجازة آقا سید محمد باقر اسمی از آنها سابقاً ذکر گردیدہ

در تالیفات سیرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول نظارت از جمله تالیفات او کتاب قوانین اصول است و در دو مجلد تقریباً بیت و پنجاه بیت است و ان کتاب امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاً روزگار و دارای افکار و بکار و اصول را پیش از او بان وقت و مناسبت نوشته اند و اکنون

دارند پس و تدریس علماء امامیه بران کتاب است اگر چه عروفت که در دوازده هزار
 غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و
 تدقیق و تجر لفظ بنوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا نقد
 در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که نقل سامعه بهم رسانده بود گویند که حاجی ملا احمد زراتی در سناج
 چون بود وی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منہ بر قوانین نوشت در دو دور او را مندرج ساخت
 و ان حواشی منہ یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و بسیار بر قوانین نوشته اند
 مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فضول و حاجی کر باسی در اشارات
 و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد زراتی در سناج و شیخ مرتضی در رسائل خود و لهذا این
 فقیر مولف کتاب تعلیق بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی ساختم بحاکمات بین الفضلاء السبعه
 در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلای را مرتکب شدم با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح
 بر تندیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندید ام ولیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از
 قوانین است مولف گوید که اشتها ریب مصباح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی
 است سیما اینکه صفای نفس و خلوص نیت را غالباً در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق ندانم
 لیکن از صفای نفس و خلوص نیت زبانه شد بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و لهذا کتاب
 مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب
 نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناسج الاحکام که در فقه است
 و کتاب معین الخواص که مفسر بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سبب
 که هر مجلد شتم است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در
 سوائلهائی متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما ارجح ما وافی ملک و رساله
 در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظم نمانده است
 و یکی از دختران میرزا را حاجی کر باسی برای پیشش اما محمد مهدی خواستگاری کرده در جبال کناح
 در آورده و الله بعلم که مقصود حاجی چه بود البته اتصال سلیم با بیدخل بر صحت نبود و لاستیما اتصال
 رؤسای دین و بزرگان شریعت سید المرسلین -

و رو و اخوند ملا علی میرزائی قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزائی قمی او را تکفیر کرده و اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

با بجز در سخن سرای ایستاد گفتند که بیشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش نمایم نمی شناسم پس میرزا بیرون آمد آثو داشت و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شما را تحقیر نکردم و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استناد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زلزلت و تفاوت و تفاوت و رئیس رباب عبادت و فذلک صاحبان کرامت ناوردۀ زمان و اجوبۀ دوران و اعلاطه و برخوان است انصاف اینکه در اعلاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبه فلک فرماتند شیخ جعفر فقیهی با پر دایره وجود گشت از او گذشته در تفریح و فقه حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باقی علی بجا رتلم میست احد الا انا و الشهدی ولد ی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود یا قیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواید که این معنی بر او انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف المعانی شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواید تصدیق باین سخن بالنسب بشمید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و اینجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر ائمه اولاد ائمه اسلا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد و الحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقا یتکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و وقت و چون شیخ موسی عالم فانی را و داع کرد پس دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذ بسیار در حوزه ان بزرگوار تحصیل شتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها مع دو م النظر و در تفریح فروع مانند بزرگوار و حید اعصار بود چنانکه بنا بر این مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تسجیل ان بار ابادله و مواقع جریان انها و تفریح فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریح است لیکن قواعد ابادله اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگر چه دارای قواعد کلیه است اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریح فروع ان کتاب کم است و چند ان فروع ندارد و دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکه سایر دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروضه را که موروثه از اسلاف اشرف فقها است

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فقه عرفی و در افتاده چنانکه بعضی اصولیین
 در اصل برائت و استصحاب و حجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فقه عرفی بدو
 افتاده و در قواعد فقیهه نیز چنین رفتار کرده مجلا کتاب عناوین در این باب میان از کتاب ترا
 دارد و قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام آن قواعد با دل بسیار نموده و تفریح فروع بسیار
 کرده و از مذاق فقاهت و فقه عرفی در اوله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات آن کتاب
 از مرحوم شیخ علی و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین همین مضمون اقرار دارد
 و در افتخار شیخ علی همین است که صاحب فخر اطول فقیه کحل است -

در معارضه شیخ حسن و شیخ علی

و حلیم افتابید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق او حد ابل زمان بودند پیفته ماه در مجلس درس شیخ
 نشسته و انقاس قدسیه اش استفاوه نموده اعاصیل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر تدریس
 اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود پیش شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد
 که افتد است بجای او نشیند و تدریس کند و من افتد از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین
 باب سازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاخره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بگر بیاورم
 و تو بجای پدر بشین اگر طلاب در نجف مانند و بدرس حاضر شدند پس توافق خواهد بود پس شیخ
 حسن قبول اینینه کرد و شیخ بگر بلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بگر بلا آمد و مجلس درس
 شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین سوال دید بگر بلا آمد و برادرش شیخ علی را
 بنجف برود و بجای پدر نشاند و خود بجله رفته چندی را در اینجا قاصه داشت و در حله مسجدی بود
 که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت بگرد و مردان چندان جمع میشدند بلکه ما موین
 بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن مسجی رفت و در آن روز صفوف
 جماعت بزمان انحصار یافت و هیچ مردی جز ایام حضورنداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند
 از آن پس در میان صفوف صدائی حدیثی بلند شد شیخ دستها را آسمان برداشت و عرض کرد
 که خداوند امرید میدی که زن است انم در میان نماز احداث حدث کند بزانی گشت که شیخ علی و حاجت
 در وصایای شیخ جعفر

مؤلف کتاب بگر بلا شرف و در خدمت استاد حاضر میشدیم و خودم شیخ علی ملاقات نمودم پس
 شیخ حسن نجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او نشینت و تدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرد

بود که هر شب مقدار معینی طبع طعام مهیا کند و اولاد و اصحاب در آنجا جمع شوند و مذاکره فقه و معادله
 آنجا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله برپا و آن مذاکره برجاست
 و این وصیت منتهی است چو باعث آن میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از
 ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز حسن است و فقاهت الله تعالی لامثال
 ملک اوجه ایاب بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تقابوا نمود و ام و بنوا هم ملک هم
 برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با فقه اولاد باشد و فقهی الله تعالی لذک و شیخ حسن فقیه
 کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر اینچنین شیخ حسن حاضر شدیم و با عقاد مرقعات
 او پیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیر آن هم بود و در حدیث بد
 طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بر آن بود که هر شب در وقت سحر
 بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعاً بیدار میکرد و گوی بر خیزید و نماز شب ادا کنید
 پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چنان بدر خانه کنز من بود می خواند
 و فریاد میکرد که بر خیز من همان افتاده میگفتم و نضالین یا الله اکبر یکمین مشغول نماز میباشتم پس اول
 خاطر جمع میشد و بر میگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه سیر علی محمد باب طلوع میکرد و قرآن حلی خود
 را بمرآه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصداق خود فرستاد اند و نفر در بغداد واروشه اند
 پادشاه بند او اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و آن نفر را حبس نمود و قصه و افندیان
 و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی نقل از آن دو
 نفر دادند لیکن چون آنها عجم بودند خواست که قتل آنها با ستعمار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه
 با علماء عامه مناظره کنند -

در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از آنجا که مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اصحاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود
 چنانکه ایام نیز چنین است و مقدم بر همه علماء میباشند شیخ حسن در آن انقه بود پس پادشاه تخت روانی در نجف است
 استاد هم آقا سید ابراهیم کبر بلا و ستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه نوشتند
 اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و
 افندیان حضور یافتند از آن پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت
 پس مسکرات عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بهجت و ابورنده اش منسوخ و درین

و منفذ فی الارض باشد و فتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است اولاً عمل بالقرطاس
 حاکم بر عدم اعتقاد کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر مکتب در آیه
 تملیکتبنینکم کاتب و املال در آیه و لیکلک و لیتة محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود
 بخاطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفقه حجت باشد و این دو نفر
 که آورند این کتاب می باشند عالم نیستند یا آنچه در او است و مطالب ان را اعتقاد ندارند که این
 ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد
 ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را آنچه درین کتاب ثبت است خبرت و اگر ای نیست
 و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان
 رسول بوده اند و اقا سید ابراهیم نیز در این احکام معتقدین شیخ حسن نموده و اقا سید ابراهیم نهایت
 حین داشتند و بسیار مراعات تقیه نمود پس پادشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را محض
 ساختند و بدایا بسیار شیخ و سید اعطارد نمود و از انجا باقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت
 تومان بقیمت درآمد و با عز از با تحت سید و شیخ را بکر بلا و نجف روانه ساخت -

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در اجداد بود و با انور ملاقاتی در بندی صداقت بسیار
 و مکر را خود نجان او میرفت و در انجا آقا سید نمود روزی پادشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود
 و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که بر او ملا حسن گوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم
 بوده و برای پادشاه تعقیب می نمودند از قضا بامی اتفاقیه شیخ حسن زیارت کاظمین فرستاده بود
 چون از حرم برآمد شنید که پادشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بیدین پادشاه رود پس چون
 نزدیک رسید که برای پادشاه تعقیب می نمایند شیخ پیش زرفت و ازها بنجام راحت نمود و ابن علوسی
 شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا حاجت نمود میرزا محیط گفت
 که در مذہب او تعقیب جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سون جمعه خداوند
 عالم میفرماید قل ما عند اللہ خیر من اللہ و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لہو خیرتی
 و خیرتی هست اگر چه ما عند اللہ حسن و بهتر از لہو است چه خیر فعل تفضیل است و افعل تفضیل است
 بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منہ در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز آمده و مولف کتاب
 تحقیق این جواب را بپند و بد در کتابت العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارات نموده ام و یکی از آن وجوه این است مجرد از معنی تقنیست باشد و از کتاب این وجه عالی از تکلف و صعوبت نیست و وجه دیگر اینکه این حسن نسبت با عقاید مخالفین و کلام جایی مجرای منشآت چون مخالفین را اعتقاد بر حسن لفظ بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سواشبه و دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدائی تعالی تجاری را مقدم داشت و در آخر طور را مقدم داشت برایش بچند وجه است یکی اینکه انیکلام از ترقی از ادنی به اعلی است و غیر ذلک من الاجوبه -

در شیخ ابن علوس

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت که بعد از وفات من بلافاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است بر آورده به ان عمل کنسید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدهایت خدا و رسالت ختم النبیین مدیم و اعتقاد و ایمان بخلافت بلا فصل بر المؤمنین علی بن ابی طالب و یارده فرزند او و جمیع ما جا رہ به البنی حق صلیق و مطابق واقع است و مرا پنج شبیه غسل دهند و کفن کنند و نماز و دفن کنسید بعضی گویند که اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعه ساخته و الله العالم و شیخ حسن کتابی مستقلاً در فقه تالیف فرموده و فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیه در او ایل کتاب صوم که تالیف کردیم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله فتاوائی او است که غلیان کشیدن مفسر صوم نیست و عبارتش نیست و لا باس بدخان الشباک و آن بزرگوار در سال وفات استاد م آقا سید ابراهیم مرصع با وفات نمود رضی الله عنه و پس برادر زاده اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مہارت داشت پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول بتدریس است و او نیز فقیه و مہمان طائفه ذکور او انما فقیه میباشد بنحویکه حوام ایشان که پیچ ورس خوانده اند و پیچ عربیت ندارند مہم فقیه و مہارت در مسائل فقه دارند و فقه القداک

در روز و نعلش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعلش او را به نجف شرف آوردند و چون کسی که مشهور و معروف باشد بخوابند که نعلش او را در مشایخ شرف طواف دهند خدام و مہمانین این مجال نخواه زیاد میگیرند لهذا نعلش اخوند را بنحویکه پیشناسند با نعلش دیگر بباستری معمول کنند و در نجف خیر شیخ علی بن شیخ جعفر رسیدن بزرگوار با جمعی بی بسیار از علماء و عظام و خواص و حوام با علم سیه

نصفه صوم

در احوالات شیخ جعفر

باستقبال نفس خود ملا علی نوری استنات و حکم کرد که در شهر نجف بازارها بستند چون بر سر نفس رسید
 پرسید که نفس خود کجا است گفتند همین نفسی است که عدل نفس دیگر و بر بالای استر است شیخ بسیار
 متعجب شد و گفت که آقا سید محمد باقر با همه آن دولت نتوانست که بانصد تومان مایه بگذارد که نفس خود را
 با معرفت و با عزت وارد عبات نمایند مجله حکم کرد که نفس را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تا بوی
 را که مختص نجف بوده و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان آن گذاشتند و شیخ علی تا بوی ترا
 خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دست و دست با استقبال می آمدند و تا بوی ترا بر سر دست
 بچرم بر بند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کنج آنجناب فن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت
 کردم و اخوند ملا علی استناد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی خانه آدم دیدم
 مرحوم والد هم گریه میکند و عزاداری بنماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند
 ملا علی نوری رسیده و والد هم من فرمود که مرا میل آن بود که اخوند نوزی در حیوان باشد که تو بزرگ
 شوی و در خدمت آن جناب استفاده نمائی و مامول من بجهول موصول نشد و همیشه والد هم وصیت
 میکرد که طب درس بخوان زیرا که من خوانده گوشیمان شدم بلکه معقول درس بخوان و این فقیر وقتی
 باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد نکاحی ساکن طهران دیده دو سه ماهی بکمال او میرفتم از آن
 پس نظر بوضع ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از آن پس ترک کرده بمنقول پرداختم
 و در آخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوضعیت والد امتثال نموده باشم مجله شیخ جعفر یعنی در فقه و تفریح
 و تطبیق فقهی الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهار ما چنانچه از
 کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیاید و بجز در فقه بر سه قسم است
 اول کس فقیه و استدلال برانها و احکام و اتقان آن قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف
 تمام حاجی ملا احمد زاتی گویا منحصراً بودند و دوم تفریح کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع
 بر قواعد و در این مقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیاید سوم تحقیق مسائل فقیه که در مقام
 استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب کثیر اوله بدی کنند و در این مقام مانند موسی بجانانی
 آقا محمد باقر که نیاید -

در مشایخ اجداد شیخ جعفر

و مشایخ اجازه شیخ جعفر قرنه الله تعالی بالرضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان
 و آنجناب کثیر اولکل بوده گویند که هر وقتی مکن بر بز طعام و صد درم بپاز و ده تخم نخل و یک سبزه عدس

در احوالات شیخ سهروردی

ادب بود و هر شب را هم با دن معاریت می نمود و در هر شب دولت بیست و یکم بیدار و بیاد و حضرت او را
 اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن بخرام بدل نموده و بیاد
 ایران می آمد و خواه تحصیل میکرد و مراجعت نمود و خانه اش از زمین بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت
 و در اسفار در هر کجا که شهوت غلبه میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و آنجناب بسیار خوش احوال
 بوده و در وقتی از اوقات آنجناب خواست که با صحاب طناب از شهر زیارت ارواح وادی
 السلام رفته باشد پس با جمعی سوار شدن روانه شدند و از آنجا سیر را ابو الحسن نامی بود و ملقب بخوش فر
 او بر جاری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه سمت وادی السلام
 می رفتند و سیر را ابو الحسن باهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از آن راه بجا میروی سیر را
 ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارم که دراز گوش من مجتهد خود روی است هر گاه که میل و استیرو شیخ بخندید

در تدیس شیخ سعید و فقه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سعید فقه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم است که البته همین نحو
 باید باشد که چنین نقابت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهرسانید -

در احاطه شیخ نفیست

ایضا معروفست که آن جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت
 تا دیات را میسوسم انصاف اینکه چنین بود چه از تا لیفات اوست تا کشف الغطا معلوم میشود که آنجناب
 چه قدر احاطه بفقہ داشت بلکه سائل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین گشتی در دست او بود که
 به طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسایل از طهارت تا دیات تفریح
 و کرد میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او با فعل حضور
 داشته که از طهارت تا دیات تفریح می فرمود -

در مطایبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از خطرافار شیخ عرض کرد که امروز
 مردم بسیار باستقبال می آیند و تحت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که انرا تعلم گرفته
 هر که نبرد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت آن لفظ که امست گفت بگویند
 پس شیخ همین کلمه را در جواب استقبالین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بخدمت آنجناب شرفشده و تحت بجای
 آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از گیاست و فرست نصیب و شیخ عرض کرد این کلمه پیش از

ان جناب فرمود که می دانم من بعلیم داوود حاکم عرض کرده که بعد از شما این کلمه را فرمایش کنید که خوب
نیت شیخ این را ترک نمود.

در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ آنکه آنجناب از حضرت آفریده گار درخواست ان نمود که فقاهت او را اولاد
واحفا و اولاد علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب شصت سال از وفات او
میگذرد که اولاد و احفا و اولاد ارانی فقاهت و بسند تدریس فرار دارند با اینکه سعی کردن و کار
کردن و زیاد درس خواندن آنها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بخوبی که گویا فقه در میان
ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت گفت و شنیدن سائل فقه
و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر نفیست و هداقت و مهارت او میکرد.

در وعظ شیخ در بلده رشت

و در سالی شیخ جعفر را که از شهر رشت افتاد خواستند نماز را با آنجناب بجماعت گذارند ساجده
موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمیت نمود پس میدانکه دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند
و بعد از نماز شیخ خواشش ان نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس
اصرار را از حد گذرانید نیز شیخ بر سر آید و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما هم میرید و شیخ هم میرید
پس فکر و در همین بنحایت ایها الناس رشت شما مانند رشت است چه در رشت تصور است و در شهر رشت نیز تصور
عالیه و بوستانهاست و برای نهر است و در رشت حور العین که در نهایت حسن و جانند و دارو زمان
رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال و جاهت و در رشت نخلان باشند همچنین است در رشت و در رشت
تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادت
دیگر با بکلیه برداشته است پس نگاه کرد و در پای نهر دید که ذکر می نشسته است شیخ بان کرد فرمود که بنیز ذکر میست کن

در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عهده و ران بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ایبه حاجت رشت نماز اول
ادائی نمی نمودند و این مطلب را شیخ عرض کرد و شیخ فرمود که هر که نماز نافله بخای نیاید و با وقت
کنید پس آیمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند

در قزوین موعظه شیخ

و ایضا در سالیکه شیخ قزوین آمدند بسیاری از مردم خویش موعظه نمودند شیخ در مسجد سبلائی نیز رفتند

فرمود اینها الناس شما که شیعه هستید چرا عقد انقطاع در میان شماست اول مست پس فرمود که تقصیر باطل
 بلد است چون محمدا عبد الواب رئیس علماء قزوین در آن عهد بود شیخ باو خطاب نمود که چرا در آخر خود را عقد
 انقطاع نموده ای تا مردم رغبت در عقد انقطاع نکنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صیبه بود
 چون بکلیف رسیدن او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داد که زمان شوهر کنند اکنون وقت شوهر
 کردن توست هر که با میل داری من تو را باو تزویج کنم پس یکی گفتا بشارت و اهل علم را اسم بروم قبول کرد
 اخلاص بر تقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بروم سکوت کرد سن از آن زمان فهمیدم و آن بقال با او بروم
 و صیبه خود را باو تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برو و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر
 خویش در دامن باو تغییر کردم و گفتم که خود بخوایش خود اینقدر را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله
 چیزی دیگر نیست پس همان علاجت او را بجانم شوهرش خوانده ساخته -

در باب و قرب وسیله در تشف

و شیخ در کشف العطار نوشته است که پدرم شیخ جعفر رسول خدا را در خواب دید و باو فرمود که در تشف بلفظ و قرب
 وسیله را بعد از و قبل شفاعت فی الله و از نعم درجه بخوان از آنجا نیکه جوابت مدار و لهذا والد م نظر وقت وسیله
 بعد از و از نعم درجه با خفا صحبت بنویسد کرامت شیخ در شفا که خبر او را بان یکی از اصفا
 که صاحب و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموی بود که چند سال پیش چشم تهی بود و هر چه نزد جراحان و اطباء از زمان دور نمود
 و در مقام استعلاج برآید علاج پذیر نشد پس شنیدم که شیخ جعفر را بجان آمد و او نایب امام است پس عازم لاهجان و زبانه رسیدم
 شیخ سوارش نمود که از لاهجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من چشم تهی میباشم
 و بسبب شرفیاش بنام شما آن بود که دعا کرده خداستعالی مرا شفا کرد است نماید پس شیخ را بکن مبارکشن چشم و مالید و دعا کرد
 پس آن شخص شفا یافت و دیگر در چشم ندید در اذن شیخ فتح علی شاه او در سلطنت و اینجانب فتح علی شاه را اذن سلطنت
 داد و او را نایب خود قرار داد اما با شراط چند که در هر فوجی از لشکر موزنه قرار دهد و امام جماعت میان لشکر نوشته باشد
 و هر هفته یکروز وعظ کند و تعلیم مسایل کند و کیفیت امر در چهار کتاب کشف العطار نوشته است و در زمانی از منم تکرری دهد
 علیا و والد فتح علی شاه بقبات عالیات شرف شد و نجف رفت و در آنجا بانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان و شیخ عرض
 کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما رعایا و بر ایا واقع میشود و از شماستد عجم که قسمی فرموده باشد
 که خداستعالی او را در گذشته و ما را با حضرت صدقیه کبری محشور نماید و در زمانی از منم سلطان فتح علی شایسته امری
 بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد پادشاه با من الدوله گفت که من این شیخ نیکنم
 و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بغرم دیدن پادشاه وارد بارگند حجاب و در بان و در مطار من

بزرگ شیخ بخت و دست مبارکتش بوسید پس پادشاه دید که شیخ داعل برای سلطانی شد تعجب کرد در میان بخت و کجوتی او را در
پس این اوله گفت که چون مجلس آیین برای او تعظیم و تکریم می نمایم پس شیخ چون خواست که از درجا بقصر بالا برود بلند با الله گفت
سلطان بی اختیار از جا پاشد و با استقبال شیخ شرافت دست شیخ را گرفت از پله بالا آورد پس شستند بعد از آن حضار
مجلس من الدوله بسطاطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تراضی کنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای آید بلند کرد و دیدم که ماری عظیم روی من حاضرست و میخواهد بر روی سینه من بچید و مرا ازیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گزافتم از آن پس مارتفتو شد و در زمانیکه شیخ با من میان آن ملک رفیق احوال
افتاد بخانه اخوند ملا علی نوری مد تلامذه اخوند برآمد پس جمع شده بودند و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از
آمدن شیخ شد بیفاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه بگویم
علم تحت اذن بگویم بوسی علم نمودم و بدین من حاضر شد من اخوند اطهار خجالت نمود شیخ اصرار نمود که اخوند در سخن بماند
انکار کرد و گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من بگفتم با شرم پس شیخ از مجلس برخاست و رویای شخصی میسر شد
پس غیر را گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پسر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری بجلوی آن بگذاشت
و چون بگریید از او نشسته و شیخ جعفر در دم ایستاده است و غیره تغییراتی بی استار و که عصیان میکنند و مخالفت امر او نمایند
و اخوند ملا علی نوری معذرتست که با رسول الله ما گناه کاریم و مقصودم که او را بقیه خود داریم و امید عفو از خداوند متعالی شفاعت
از شما داریم و این مجلس دیگر این گشته بود و در هر ساکت بودند مولف کتاب یکد که خواهد لالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ از خود ملا علی
و دیگران بر آن جمله معلوم است که اگر بیگانه بر سر راه او رود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود بسیار تعظیم
و تکریم او را بیشتر نمایند لهذا شیخ چون از محارم بود لذت در دم در سپیده بود و اخوند چون بیگانه بود او را در بملوخی و جاد
و این رسم متعارف است و محال بر فستکه بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت عار و جا میته مخصوص همان
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک میسر یکد رسید یکبار از خود بجا عت میخواند و در نماز دیگر پیش نماز آن مسجد مقدم
میداشت و با او اتفاق میسر آنیکه در اصفهان بود وقتی جمله پیدا آمد و در وقت مغرب یکد میسر با او رسیدند و
مسجد شریف در آن مسجد مرحوم حجت الاسلام تاسید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید سجده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد
نماز مغرب بجا عت گذارد و همه با او اتفاق کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است
و علی اخوند آورد و گفت بیاد محراب نماز عشا را بتواقت دار کنیم اخوند ملا علی انکار کرد و شیخ بنزد ظهورت بود اخوند ملا علی
و گفت بنزد و پیشین است و نماز کن اخوند گفت نور ابرقوی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا ایضا انکار داری
اخذ ملا علی گفت که شرط امامت در مسجد نیست شیخ دست اخوند را گرفت و دست تغییر شد که مانند تو عالمی عقاید است و
سال از عمر من میگذرد و هنوز شرط امامت جماعت در مسجد نیست بسیار عجیب است این تاسید محمد باقر بود که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با او افتاد فرمود در سخاوت شیخ جعفر در وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چند در اینجا فامه نمود پس است از اینجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در وقت سیدی آمد
و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان بکلیج ضروری دارم و از شما میخوانم شیخ فرمود که توی روز و در نیامدی اکنون
مردی سرایم سید اصرار را از حد گذرانیده در آن زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ این بدگفت که برو با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بود بدست گفت که داد و تو هم که میروی شیخ گفت که مسیاری در همین جا خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد و سید نیز با امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجا
سید گفت که سواره ایستاده است ما من مراجعت نمایم امین الدوله بلازمین گفت که تبعیم صد تومان نخواهد بیاید از من
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که در زیاد تر بود امین الدوله گفت که بشمارید زیرا که تیرم طول کشید و شیخ
خود با اینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بستید و اندر سید از انبرد شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاد
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمرند مبلغ ده بیست تومان بشمار آمد صد تومان را بیداد و سید مطالبه دیگر
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر خواستی بشمار آن تو نمیدهم پس فرمود که فقرار بده را اعلام کن پس شیخ به اینجا
ایستاد که فقرار را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس
را حله را ب حرکت در آورده براه افتاد در اخلاق شیخ جعفر در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس در خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن نخواهد امین الدوله
چنان وقت ندیدم خبر اینکه کنیز کرجی داشت از این شیخ بخشد شیخ بمنزل معاودت کرده و طریق شیخ این بود که مکر در میان
جماعت را مرغ در این یکدیگر دید و از مردم در هم و دنیا را برای فقرار میگرفت و با ایشان میداد و چون مجلس طعام مایه
همان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت بگیرند پس از اعیان حساب نه میفرخت و عوض با زیاده
میگردان وقت آن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جای همان بود مبلغ سیصد تومان با بیشتر طبعه
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طمان که حاضر بود صاحب خانه گفت که غذا سریش و شما طعام را میل کنید بعد از صرف
غذا آن یک طمان ببرد شیخ راضی نشد آن یک تومان را اخذ کرد پس از آن مردم را حضرت داد که غذا را صرف کنند و آن
وجه را که اخذ میکرد و بققرار بزدل نمیداد و مکر میشد که بجا نه که دارد و میشد تعریف از آن خانه نمیداد صاحب خانه عرض میکرد که آن
پیش کش شماست شیخ میفرمود که قبول کردم و بان میگفت که اهل خبره خانه را قیمت بگیرند و از اعیان خانه بفرود
و وجه را بگیرد و بققرار بزدل نمیداد و مکر میشد که بجا نه که دارد و میشد تعریف از آن خانه نمیداد صاحب خانه عرض میکرد که آن
که این نشان من است ایشان بوجوه بر از احساس و زکوات در مطام مشغول است لهذا اخذ حق اند باقی وجه کان میکرد و نظر
بهم و ایت مراجعت من فقرار و از بعضی از اکابر فاضل مسعودی که در خدمت شاهنشاهی بودند میفرمود که من شیخ جعفر را در

قزوین شد و در منزل برادرشید حاجی ملا محمد صاحب منزل کرد و آن مکان محل بود بر بوستان پس هر یک کجا می خوابید
 و من هم در گوشه آن مانع خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
 عرض کردم علی برینجزم پس شیخ از من گذشت من گریه خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درو
 ولی برین عرض شد پس از شدت در بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهت سماع آوازی است که شنیده میشود
 و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون تبریک رسیدم دیدم که جناب شیخ بنامهای تفریح
 و زلندی و گریه و بیقراری بنیاجات و گریه اشتغال دار پس صدای این جناب چنان تأثیری در من کرد که از آن شب تا
 بحال که بخت و بجهت است از آن بیت هر شب برینجزم و بنیاجات قاضی بنیاجات اشتغال دارم گویند روزی در
 صفهان و جمعی بقره قسمت نمود پس از تمام آن مجاز است و سیدی بنی اصلو تین آمد و شیخ گفت که مال جدر این
 شیخ فرمود که تو ویر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب و مان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برخاست
 و از من خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بیداعانت کند
 پس دم دامن شیخ را پر از زور سنج و سفید کرد و شیخ آنهارا بیداد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضا
 در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
 استعلام نمودند که جناب شیخ بیاد و دیدنجا رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را بر داشته که بیاز و دیدایشان
 برود شیخ با صاحب علمای اطیاب روانه شدند چون بیاز رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت استقبال
 شیخ شگفتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در وقت ورود شیخ بد کاکین نزاع در میان تجار شد و سر کس را تمنای
 آن بود که شیخ اول منزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب بیاز رفته تجار را معروض بنیاب شیخ داشتند شیخ در
 همان جا نشست و گفت هر که پیشتر نخواهد دید شیخ در اول منزل و بیرون پس بعضی از تجار طرفی را پر از در هم و دنیا را
 ساختند و بجهت آن بزرگوار آوردند آن جناب اول فقرا را خواست و انو جهاد در میان فقراتقیم نمود از آن پس
 منزل ایشان رفت و ایشان باز دیدند گویند در زمان شیخ وارد صفهان شد پس یکی از فضلای کلامه آن
 ملا علی نوری سلمه عویصه را در فن حکمت از او خوند ستفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صاحب
 جوابها ترا خواهم و او پس کیفیت را خوند ملا علی نوری فهمید و تغییر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را از فرمودید
 البته مطالبه جواب بکنید پس صاحب انروز شیخ بنی اصلو تین او را داد که صاحب کلامه خوانیده جواب گرفته باشد
 سائل جواب گرفت نظر ملا علی رسانید انوز در غیبت زیرا که موافق قاعده جواب انرا نوشته بود پس بعد از
 ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده آید و من ذلک چگونه قیل این عویصه معبره فرمودید
 شیخ گفت که اینها اندو بنیاجات و استنادها را چه اطهار است که شیخ بخدمت شیخ رسانید که شیخ

در احوالات شیخ حعفر کجی

محتاج الیه سوال نماید بیکاه غذا شیخ را آوردند و دیدند غذای بسیاری آوردند و در اینجا بجز شیخ کسی نماند و خیال کرد که قانون مجالس عیان است که غذا بسیار می آوردند لیکن همه را نخوردند هر چه ضرورت است همه را مصرف میکنند باقی را طایر زمان صرف نمایند پس شیخ شروع بآکل نمود و آن غذا را مصرف داشتند آن مرد تعجب کرد با خود اندیشید که این غذای که این خوردند اکنون آنجمله این اغذیه بدیوانخانه دماغ آدمی نشیند و معلوم و مجهول او یکسان خواهد بود پس در همین وقتی سوال نمودن بجا و بیجا آمده است پس آن نجاست که رفته باشد شیخ فرمود که بیشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری ندارم پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار داشت عرض کرد که بجهت کثرت آکل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن آن بیان کرد شیخ جواب آن مسائل را بجا استیفا با فروع بیان فرمود پس از آن فرمود که حضرت خلاق عالم در علم ما فرید و هر ساخته و همیشه بلذایذ روحانیه میباشم و در کل نیز اشتها را از زمین فرمود که لذت نعمتهای اعلی الدیوام ملذذ و میباشم و چنان شهوتی من گرامت فرمود که هر شب با بدیجاعت نمایم و چنان قوت اطاعت من است فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز و مسازم و مداومت دارم و تورا نه ان فهم و ادراک است که خدای است و نه اشتهای مطبوعات که غذای جسمانی است و نه ان قوه شهوتیه که بیباشرت ملذذ و شوی و نه ان قوه شبخیزی که بیباوت قیام نامی پس لذت دنیا برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و شرمسار از نظر آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجناب است که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من مستقیم و اگر امام سید علیما حشر کبیر مجتهد است پس من هست مجتهدم و مکر در بازار می نشست و غذا نمی خورد با و عرض نمود که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب بگفت که اگر امام سید علی در بازار اکل کند سلب عبادت او میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عبادت من نمی شود زیرا که مراجع اعلی نیست و در پیش میباشم و مستحق عبادت است که یکی از علماء و شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید پس آن خطبه را در مجلس سفته و چون شیخ بسیار با میت بود آن شخص هر وقت خیال این جواب سوال میکرد غرق خیال بر رخسارش عاری میشد همین خیالات بود تا در تمام شد و با خود قرار داد که شیخ ابراز آنمطلب نکرده باشد و پیشانی چون خواست که بر خیزد شیخ گفت نشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تورا مطلبی است بیان کن پس حجت آن شخص باید ترشد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری دان را ابراز کرده که حاجت با نجاح مقرون است آن شخص با خود اندیشید که چون شیخ انمطلب خواهد بود و فرمود من هم در سوال این خطبه را بگشتم پس بهتر اینکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که بیخود را من تزویج فرمایم دست او را گرفت و باز رفت و دختر خود را با او تزویج نمود و در همان شب کتابنامه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب دعا کردند

چون بی از شب گذشت شیخ بنفس نفس پیش بدرخانه ایشان آمد و صد کرد که بر خیزید که برای تمام کتب که کرده ام غسل کنید و نماز شب قیام نماید مولف گوید در اصرار و اما دان شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم و فی صفتی جللی صفتی تفتی نفی شیخ محمد تقی است که در اصول فقهیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت دیگر افاضت صدرالدین علی ساکن اصفهان بن و وفاتش در صیبات عالیات شد و او را در علم رجال پیوسته و رسائی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال بن ابی عمر است که در نزد مولف کتاب بود و دیگر افاضت محمد علی بن افاضت باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شد و افاضت محمد علی ساکن اصفهان و افاضت محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار با و معتقد و اوفقیه کامل بوده و محسب از تعلیق او نزد مولف است و سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمی و او اجازه دار و افاضت علی و شیخ جعفر و افاضت باقر و میرزای قزوینی و افاضت محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی که متفکر عجیبی بود و او داماد شیخ جعفر نجفی است و با رع در تحقیق و در تدقیق بلکه او به روزگار بوده و قبل از بیعت به تکلیف بر تبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علماء مباحثه و مناظره مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقامین است در فقه و تفسیر برای ان کتاب در شاخ اجازه و اصطلاحات خود در کتابی نوشته و او از شاخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمی سید عبد الله بن سید محمد رضای شیرازی و شبر لقب یافته است و سید عبد الله را تا لیفاتی عدیده است مانند شرح مفاتیح و رساله در ایام و تمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب شکلات اخبار و او از شیخ جعفر و افاضت باقر و شیخ احمد احسانی اجازه دارد و سید عبد الله از شاخ اجازه حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی است و مسلک اشک اخباری بوده مجتهد شیخ اسد الله از شاخ اجازه فاضل روزگار و عبارات و در فصاحت بلاغت گوی سبق از مفاخر تکرمان ر بوده و حاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال حرام نخورم پس زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله بن ابی عمر که حاکم اصفهان به شیخ را دعوت فیضت کرده و جمیع محتاجین از مال کمرک خانه و عشاری فرار داده پس از صرف غده الامین الدوله شیخ عرضه داشت که شام فرموده است که من هرگز مال حرام نخورم و حال اینکه این غده ای که بالفعل پس فرمودید همه ان مال حرام و از وجه عشر و کمرک بوده و شما عادل فرمودید که ای پسر مگر تو نفهمیدی که کمرک وجه عشر محمول الممالک محسوب میشود شیخ فرمود محمول الممالک بر مال است و بر تو حرام گرامت شیخ جعفر در بلده لایحان است شیخ جعفر اینکه در زمانی که در لایحان اقامه داشت شخصی درستان بزرگوار آمد و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید انرا در خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس خلوت نموده ان شخص عرض کرد که من مردی ام که دو وزن دارم روزی

بشما عرضی دارم

در احوالات شیخ جعفر

سوسن اصول فروع و رجال محط رجال حال مجید زید تحقیق و تفریح و استدلال مولانا نجیب صهبان سنه ۱۰۲۰
صد و پنجاه و پنجمی در بیجا کنین زبان بکر بلای مصلی فرستند و او از شاگردان پدر خود ملاحظه کمال بوده و ملاحظه کمال عالم
در زید و تقوی و حیدر ایام بوده و ملاحظه کمال فخر شیخ نورالدین پسر ملاحظه است و ملاحظه بن احمد از ندانی که زید بود
و فخر ملاحظه تقی مجلسی است و پسر داشت و نورالدین پسر کوچک تر از همه بود و ملاحظه کمال اجازه دارد از افاضال
و ملاحظه برای شروانی و شیخ جعفر قاضی و اخوند ملاحظه باقر مجلسی و امام محمد باقر بیجا کنی اجازه دارد از پدرش ملاحظه کمال
و بعد از یکده اما محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در محبت و گذران ایشان مساعیت میکرد و عزم آن کرد که از
کربلا بیاید و دیگر فرستد باشد پس شبی حضرت فاضل العباد در خواب دید بانجام باقا محمد باقر خطاب نمود که من رضی میسم
که از جوار من بیاید من بیرون میفرستم یا شبی پس فاضل غرمت کرد در همان عرض مقدس فرموده او را داد و پسر بود که از
علماء بودند که یکی بزرگتر که اقا محمد علی است دوم کوچک تر که اقا عبدالحسین بود و اقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشغول تحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مفروع اسماح الهی اصطفا بوده علامه بعد از جناب آقا محمد علی خواست که با اقا محمد علی باشد و مذکور نماید
و اقا محمد علی میل داشت که چند یار از نزد جناب آقا سر خوانده باشد از پدرش از آن خواست آن بزرگوار از آن تمیما
چون زیاد اصرار داشت بنابر استخاره گذشتن این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو عیظه یا بنی لا تشک
بانه ان اشکر نظم عظیم پس اقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موغلاش را پسندید و اقا محمد علی فاضل جامع بوده در
اصول فقه و کلام و تاریخ او در زمان بود در امر معروف و نهی از منکر زید دوران و مشهور بود بصوفی گش
و بسیار از درویش و ارباب تصوف را قبل از او و شیخ جعفر تحقیق بر اقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر
نخستین در کوشاوه وارد بر اقا محمد علی شده دید که ده بیت نغز از کاس نیکه با ای ماهوت و تالعی تیر میسر کردند
ایستاده اند شیخ باها گفت بنشینید انحالها و امتناع از نشستن کردند پس شیخ باقا محمد علی گفت که اذن ده که اینجا
بنشینید اقا محمد علی گفت که اینجا ملازمان من اند و در مجلس من باید بنشینند زیرا که من چندین قتل صد و در غلب
از اوقات باید جاری کنم اگر اینجا بنشینند مرا انقدرت و سلطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و اقا محمد علی
در زمان نور علی شاه در پیش که خود را مرشد میدانست بر روزگرد و تقریباً چهار صد و یا پانصد درویش میخواست
و بهالائی چادرش تیره طلا میزد و او را در اصفهان و امر را مردم مشتبه کرده هر که باها میرفت از زیر بساط طلا
ان نشسته بود دست بزرگ بر دامن تان و گهای ایشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داد و سرش
ان بود که نقی از زیر مجلس خود بیرون برن و در زیر نقی نواذ کتابی بی نشان بود و دست بان سوراخ میبرد
و ان وقت کتابت برون میاورد و این امر را مردم مشتبه کرده و او را خواند ملاحظه علی توری او را تکلم کرده نور علی شاه

بان صحبت از مریدان بجانب کرمان آمد و مراسله بنیظم با قاضی وقت چون کرمان تباران در بالای قلعه کوه و است از جمله اشخاص
ان بود و شاه جواهر سوسنیم بی بی جلی قم قم چون ان مراسله با قاضی محمد علی رسید جواب بیست و یکمین سوال درین وقت و از جمله
اشعارش این بود تو فرنگم داری بی علی کم کم بسرا قاضی محمد علی حکم تقبل بود علی شاه کرده و او را کشتند و در وعظ
اقا محمد علی مولف کتاب گوید از شجیه ثالث شنیده که میفرمود اینکه اقا محمد علی بر بالای منبر و عزا میکرد و اشعار خود
و تا ویلات منبر و از انچه این شعر را میخواند و تا دیلات سے موده قد فضل مجار گشتم از
عقده پاک گلها بسوزن خاک بیرون کردند الا کل من که سر فرود برده بنجاک و ان بوجه و تاویل میکرد و تا
برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکر بلا برای تحصیل فتنه باشم بکر بلا شاه فتنه گفتند اقا محمد باقر
در اینجا است بدر خانه اش فتنم و در تجاره خواستم پس من فرمود که بجا بروی گفتیم بکر بلا برای تحصیل سرورم گفت
که در نزد علماء اهل نیا تلمذ کن فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است حکایت اقا محمد علی و اقا محمد خان
گویند که اقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و اقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود پس کریم خان در باب اقا محمد خان مسواله سوال کرد و اقا محمد علی جوابی داد که اقا محمد خان خوش ایند نشد
پس در زمانیکه سلطنت اقا محمد خان استقال یافت اقا محمد علی بغیر زیارت
مشهد وارد قریه شانزده عبد العظیم شد اقا محمد علی شاه را از استاد که با قاضی محمد علی بگو که ما زدن نیستی که بظهور ان بیایند
و بسیار حکما باید از شاهانزاده عبد العظیم حرکت کنی چون بیاحت اقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم در و او را
طهران زدند و در اینجا منزل کرد چون این خبر با قاضی محمد خان رسید برای فتحعلی شاه تغیر کرد و در روز خود رفت که اکنون
بر بدن او میرود و این مسئله را از او سوال میکنند پس اگر غیر این جواب گفت که در مسئله کریم خان گفته بود پس در
جهان مجلس و اگر دن نیز نم و اگر جهان جواب گفت باو محبت خواهم کرد و پس با قاضی محمد خان در مجلس قاضی محمد
و جهان مسئله سوال کرد اقا محمد علی عین جوابی را گفت اقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با محبت
و احسان کرد و وقتی اقا محمد علی بر پشت رفت و دیوانی داشت بپایه خان رشتی باو احسان و نه مست بی اندازه کرد
پس اقا محمد علی کتاب جامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات اقا محمد علی و اقا محمد علی و تالیفات دیگر
از انچه رساله در علمت در جمع میان روزن غلطیه و در بر صاحب حدائق و پنج رساله در نامک و کتاب جامع
و حاشیه مدارک که تا تمام است و شرح بر تفاتیج و رساله در علم در میان همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب جامع
تجارب بی بی از باب و مطالعات حال بران است که او را فضیلت و با معیت بی نهایت بود و بسره دیگر اقا محمد باقر اقا
عبد الحسین و نیز مر و فاضلی بود و محمد اقا محمد باقر بهشتی در رساله معروف با تالیف مطلق منصرف باوست
و در دستنویها و مؤسس بیخانی و مؤسس بیخانی مصطلح است و قبل از انچه کتاب کربلا و نجف جامع اخبار اهل آن

ایشان اجماع داشتند بجز آنکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند یا و شمال بر میداشتند و بجز آنکه
 و با دست نیکو نوشته بود از اهل افاضه و با کبریا در بد و امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سر راه در پس
 میگفت چون آن حاجت از اخبارین خواندن اصول را حرام می دانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اطفا شد
 و نایزه خصوصیت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن اقا سید الشهدا و او صاحب این که شیخ بود
 بحرینی است در کربلا بوده و با اقا محمد باقر معاصر بوده روزی اقا بدرخان شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید
 را در خواب دیدم آنجا بزمین فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیرمان نمودم که مراد از رفع خصوصیت
 اخبارین و مجادله و محاجه بان است و اکنون آمده ام که با تو درین باب مباحثه کنم و صاحب این در کربلا وقت
 نمود و اقا محمد باقر بر او نماز گذارد و در کرامات اقا محمد باقر و کرامات اقا محمد باقر هیچمانی خبر نیست که خبر
 او از این عالم ثقه اقا سید عبدالکریم بن اقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبای عالیها
 تحصیل علم نمیدیم که در آخر زمان مرحوم اقای بهجانی بوده و اقا بخت کمال شیخونت دانیکه زاده معمر شده بود
 و قوای او را بسیار قوی و ضعف دست داده اند پس است کشید و ملائذ اقا تدریس میکردند لیکن اقا خود
 مجلس درسی داشت که شرح لعه اسطی میگفت و این چند نفر از بابت تهنیت و تبرک مجلس سید میر تقی میر از روزی در
 احتلام رویداده و نماز هم قضا شده بود و وقت درس فاجم رسید پس خود گفتیم که بیروم بدین تدریس وقت نشود
 و از آن پس بجام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز اقا حاضر نشده بود پس ناگاه اقا تشریف آورد در کمال محبت و
 بشاشت و نشست و با طرف مجلس نظر فرمود و بیکد فقه داریم و غم و اندوه از شرفه مبارک کوش ظاهر شد و فرمود
 که امروز در من است بر وید بنازل خود پس ملائذ یک یک برخواستند و میفرمودند چون سخن استم که بر زمین اقا من
 فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد اقا من فرمود که در اینجا نیکه نشسته قلیل نخواهی در زیر بساط است
 انرا بردار بر و غسل کن و ازین پس ما جنابت در چنین مجلس حاضر مشوس من بی نهایت تعجب کردم و آن نخواه
 را اگر فتم و بجام رفتم و غسل کردم در درس خواندن اقا سیوطی را نزد عمه اش و موافق کتاب تری
 در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب بایم حکایت نمود که چون کتابی یاد اقا را با صفهان دید و نظر
 طهارت صفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس سخن این حکایت برای اقا نقل
 کردند اقا فرمود که راست گفتند زیرا که من سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و آنجناب ملائذ بسیار
 و همه فضلاء و وحید اعصار شدند از آنجمله دامادش اقا سید علی و پسرش اقا محمد علی و پسر دیگرش اقا عبدالعزیز بن اقا
 سید محمدی و اقا علوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاشانی و اقا سید کاشانی و میرزا ابوالقاسم فی و میرزا محمد
 شمس الدینی و میرزا یوسف تبریزی و اقا محمد مهدی تهرانی و حاجی ابراهیم کراسی و شیخ ابوالعلی صاحب کتابت استیفاء

در احوال اقا محمد باقر بهبهانی

و غیر ایشان از فضلا، محقره و جهادیه علماء و محدثه مولف کتاب گوید که هر یک از ملامده اسرار کاتبان بی اندازه
مهارت داشتند اقا سید اصولی و مجادل بی بدیل بوده و میرزا قاضی فقیه نیمی که فقه فاضلانه داشته و اخوند ملام محمد
جامع بوده و بحر العلوم و اقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی از تفسیر
بیدطولی داشته و شیخ بوعلی و پیشتر اقا محمد علی در علم رجال گجانه بودند و مجملات این کیفیت کشف از آن میباید که اقا خود
در همه این فنون بوط بوده که هر یک از ملامه منظر یک فنی بهم فنون شدند و اقا در تاسیس قاعده کلیه و حید و در کثرت
جرازه که نحو یک سلسله را بدی می کند فرید و در تفریح فروع و احاطه بقیقه سمیع صدید بود و عجب بعضی از آنرا
معاصرین کج گفته اند که اقا فنون و عبادات بود و مهارتش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن نهایت بیجا و خطاست
زیرا که اقا بجهت اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در این فروع و تالیفات و بیشتر در عبادات است نه اینکه
راصل سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات آن بزرگوار محسوس بدی است و بعینة این ملامه از آنجا
حسینیت چه همه بیه این قسم شجاعت داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد و در حکایت زهد
و سنجائی اقا در حکایت اقا چنین است با اینکه پس ازین در تعداد تالیفات اقا بسیار است که انجمن در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق است تا تعالیق او بر شرح ارشاد دارد و بیلی از استاد متاخر تا آنکه کتاب
نوشته و معروف است اینکه اقا بزرگوار بیک محرم سید الشهدا برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن انجمن برای
وروی مبارک و محاسن مبارک بدان آستان می مالید پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب باندرون جسم
شرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین کمال اهتمام را مراعات میفرمود و در سالی از سالها از
آن بزرگوار در ایام رستمان جنبه برای او درست کرد آن بزرگوار آن جنبه را پوشید و چون وقت مغرب شد بسوی
رفت در آن اثنا یکی از او باش کلاه از سر خود برداشته با سر بر بنه خدمت اقا شافت و عرض کرد که سرم برهنه
است و کلاه بی ندارم و رستمان سرد است فکری برایم کرده باشید انجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض
کرد بی پس آن چاقو را گرفت و یک استین آن جنبه را برید و باو داد و فرمود که این استین را بر سر بگذار و آن شب را
بگذران تا صبح فکری بی تو شود چون بجا آمد عیالش که جنبه اقا استین را بر سر بگذارد که من به تعارضت کشیدم و جنبه
برای شما میآید که دم و شما انرا ناقص کرده استین او را بریدید در تغییر اقا بفرزند خود اقا عبدالحسین داد
و قتی از اوقات پیشتر اقا عبدالحسین برای عیال خود زیر جامه بلوئی اعیان نموده چون انجناب بجا آمد و آن
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس نوست که اقا عبدالحسین زیر جامه مازده برای او گرفته است اقا محمد باقر
اقا عبدالحسین تغییر کرد و او را ازین منزل منع نمود اقا عبدالحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینه بشر
و قتی اربع بجا و انجناب تغییر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقر بسیار از بسیار بیگان هستن

که بفرمایند چوید من آن بر کوار در روان حضرت سید الشهدا و پامین پای اوست بسیار شنید که خود
 عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا تلامذه مانند مرزای قمی و غیر او بذل میکرد و در تالیفات اقا
 محمد باقر بهبهانی در تالیفات آنجناب قیاسیست میرسد از آنجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت
 و صلوٰة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
 تا آخر کتاب صلوٰة و در آن کتاب تنبیه کرد بر غفلات صاحب ارک پس از آن صاحب ارک را در خواب دید صاحب
 مدارک اعتراف بان غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد دارد و بیلی از اول کتاب تاج
 آبا حکما و حاشیه بروانی و رساله در اصل برایت و تفصیل غایب در آن رساله در حل شرعی متعلقه بر با و رساله
 در اجتهاد و واجبات و آنچه متعلق بان است و دفع شجاعت و در آن رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
 و صلوٰة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حل جمع میان زن فاطمیه
 و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقیده بریت صغیره برای محض طلیت نظر باورش و در رساله در
 استنباط جمیع رساله در حجت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استعمال رویت
 بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عینی منبری و رساله در عدم اعتماد بر ائمه اهل قبل از اول
 و حاشیه متفرقه بر مفاتیح و حاشیه بر تمذیب و حاشیه بر قواعد و رساله در حکم دماء و حقوق و رساله در احکام
 عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک تا صلب رساله در احکام حیض غیر تائمه و رساله اینکه مردم دو
 صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه با اسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملائیکه
 بر شرح مختصر و فوائد حایرید در چیزهاییکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد طاهر بان بسیار باشد
 که اولی را عتیق گویند و ثانی را جدید و کتاب سؤله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش اقا عبد
 نوشته و رساله در طهارت و صلوٰة و در کتاب اخراخر تالیفات اوست در مروج ذیبت شیعیه در رساله
 بدانکه ابن خلکان بفتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه شصت و هجده و معاصر بان حاجب است
 تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف تاریخ ابن خلکان در وفیات اعیان است
 و او در آن تاریخ همچنین بعضی دیگر ائمه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذیبت عامه مروجی و مکتبی
 بوده چنانچه در رساله اولی مروج مذیبت عامه جعفر بن محمد را شمرده و در رساله ثانی مروج مذیبت عامه جعفر
 نام رضا علیه التیمه و المنتار را شمرده و در رساله ثالثه مروج مذیبت عامه جعفر بن محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بدان
 بان قاعده مروج در رساله سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و بدان در رساله ثانی مروج مذیبت عامه
 مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذیبت عامه ثانی عشرت اقا محمد باقر بهبهانی است

بوده که فی الحقیقه ترویج مذہب شیعه نمود و قبل از او اخبار پیرای غلو و کثرت و انتشاری بود ایشان را
 متاصل ساخته و علماء عراق و عرب عجم کلا و جلای از انوار مقدس آن بزرگوار مستغنی شده اند و همه در نزد او
 نمودند و با دینزدانانده او با تلامذع تلمذ نمودند و او را حق و افرا کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی
 لاج اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن قنود علی مجلسی عالم عظیم و بحر خزیم و تیم قلزم و علامه دوم و فاضل عظیم
 و جامع معجم مطابع فخر عجم و مقتدای امام علم از بهر اعدا بود در فضل عدال هم انقی و انقی و اصفی و انجم حاوی
 ما شرو معاصر بر شاخه و مقدم است این سیر در چند اجازه بنویسد اخوند ملا محمد تقی دیدیم که در اخوان نوشته بود و وجه تسمیه
 مجلسی محمد تقی بن مجلسی و طایفه اینک مجلسی منسوب قریه از قریه ان همان باشد با نظر و تعبیر گویند که وجه تسمیه بر
 ازان بابت است که قداقه ملا محمد تقی را مجلسی ام عمر و ضا حاده حاضر یافتند و این محسن شده و بعضی گویند
 که بر ملا محمد تقی که معصوم علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص می نمودند مجلسی می نمودند مجلسی آنها ریافت
 عند الله عالمی و اخوند ملا محمد باقر در این علماء حقیقین معتبر علامه مجلسی است و عجب حاجی ملا احمد نراقی است
 که در کتب خود تعبیر از جناب بیست مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این اهل کتب بسیار با پسند آمد چه محدث عراقی است
 گویند که حدیثان باشد و در پیش روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روایت است از اخبار را محدث می نامند بلکه اخوند
 مذکور علامه است چه علامه مصطلح است در اینکه جامع علم منقول معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلا
 تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که اخوند ملا علی گفته که هر که بخواد که بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اطلاع
 یابد در کتاب سما عالم بخار باب مدون عالم را مطالعه کند حاصل آن جناب در عقول و منقول و ریاضی و غیر آن حساب
 فن بوده چنانکه در کتاب بخار و مطالع عقلیه شجاعت و اوله و اقوال و در دو حکما را ذکر میکند و بعد همه را ذکر کرده و
 مسئله را با مضامین اخبار ائمه اطهار منطبق میسازد و مگر اینکه مذہب حکما موافق با اخبار باشد بلکه آن جناب بحر داخل
 و صاحب طبع و خوانه علوم بوده بخوبی مسئله را که عنوان میکند کافه خزانه علم در اطراف او چیده و از هر جا بسوخته و
 میان دارد و ازان در مسئله مصروف میسازد و محض آنیکه شاید اصول و ذوع حج ملا را پیش از اخوند ملا محمد باقر
 باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را ازان بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبه کجای ملا
 احمد مانند رودخانه نهر و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس صحبانی باین نحو مفصل و با تحقیق و تحقیق
 نموده و سید نعمت الله جزای در انوار العمانیه نوشته است که اخوند مجلسی از برادران مومن خود خوانده شد که بر
 کفن او بارتب نوشتند از بیب ایمانه کتبه تا بدایه فلان بن فلان و بسا بود که در زیران نوشته مهر حای خود
 میزدند و اخوند ملا محمد باقر را اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه شایسته شیعه از مالیهات ان بزرگوار شده
 معروفست که چون بزرگوار کتاب حق یقین با نوشتن از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید و اطراف

و تواریخ شامات نیز اشتها و انتشار یافت و همتا و هزار نفر از سنبلان شیعه شدند و انجناب سبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و مقصود حکایات و ادعیه و تواتر باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و غلبه بود و همداختار رفع و قمع و اصول آن شیخ را قلع فرمود و در معرفت و مصلحت از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف او حد این مان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان در وجود سبط یدفکله دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بینه نظیم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زاده بود و در شرف او مملکت سلطان برقرار و منظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر در فانی را و داع نمود و ولایت قندار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت افتاد و تا اینکه افغان با صفهان آمدند و سلطان باگشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار پس از بسیار است برخی را در اینجا ذکر مینمایم اول چنان معروفست که قنداقه انجناب را مجلس صاحب الامم هدی امام زمان حقی فداه و عمل قدرند و دوم اینکه مسموم شده که بعضی از علماء جن مجلس در آن جناب حاضر شدند سوم اینکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر میتی پنجاه حرف باشند و این تا نیندی است از زمان خلق عالم چه روزی هزار بیت کتبات بسیار عیسوی و دشوار است و از اکثر اسامی ممکن الصدور نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و تدریس و تحوان از اعدای هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شیخ که علامه علی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات مانیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از ملازم عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه آن تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و انرا ترجمه و تفسیر فرمودید اخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه اغلب تصنیف است و از من اغلب تالیف است و خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلس کرامت چهارم مرحوم میر و اقا سید محمد بن اقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب فایده الاصول و مناهل در رساله اعلاط مشهور نوشته که از اعلاط مشهور چیزی است در السببه و افواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید احوال شما در آن نشاء بچه نخوست و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فایده بخشید بخیر اینکه روزی یک نفر بودی یک دانه سیب را دم او مرا نجات اقا سید محمد فرمود که خواب غلط است و موضوع است و بحسب عد عقلیه و نقلیه زوایا کا ذب است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرد و گفته که شخص بزرگوار که عالم بود و او اهل خراسان بود و زیارت عتبات عالیات مشرف شده و با اخوند ملا محمد باقر مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در آشنای طریق